

ارجیه و حواشی
دکتر و نقشی زاده

انتخابات دیگری

خوزه ارتگا ای گاسل

José Ortega y Gasset

بانتظام

خط سومکا

از انتشارات فرهنگ سومکا سری دوم - دفتر دوم



تهران - ۱۳۴۴ - ۴۴



سری دوم - جهان بین نو

Central Library
Tehran University
بازماندگی

۷۷۰۳

۴۱۸/۵۳

کتابخانه

انتخابات دیگری

خوزه ارتگا ای گاسل
José Ortega y Gasset

بانتظام
خط سومکا



سری دوم - جهان بین نو

ترجمه و حواشی
دکتر و بنی زاده

انتخابات و دیگری

کتابخانه
جمهوری
کتابخانه
جمهوری



خوزه ارتگا ای گاست

José Ortega y Gasset

باشمام

خط سومکا

از انتشارات فرهنگ سومکا سری دوم - دفتر دوم



تهران - ۱۳۳۳ - ۴۴



سری دوم ... جهان بین تو

۱۳۳۳

۱۳۳۳

انتخابات و دیگر

۲۲۲۲۲۲ RE

HM213
.07



«انتلکتولی» ، که در اینجا موضوع بحث ماست ، نه «نویسنده»
است ، نه «مرد اهل علم» ، نه «استاد دانشگاه» و نه «فیلسوف» . همه
اینها نام مناصب یا مشاغلی هستند . یعنی اشکال اجتماعی و نیرخ‌های عمومی
می ، که شخصی میپذیرد . این اشکال و این نیرخها حتی احتمال اعتماد و
اطمینان بیک مأموریت روحی غیر اجباری و آزاد را برای عاملین آن
تضمین نمیکنند . ما در اینجا فقط از انتلکتولی صحبت میداریم ، که واقعا
انتلکتول است ، شغل ظاهری و رسمی او هر چه میخواهد ، باشد «انتلکتول
- بودن» چیزی نیست ، که با «من» اجتماعی انسان سروکار داشته باشد .
آدم برای دیگران انتلکتول نیست ، برای خاطر چیزی ، برای اینکه
پول بدست بیاورد ، دیگران را خیره کند ، یا آنکه در دریای طوفانی
اجتماعات گردن بیفزارد ، انتلکتول نیست . آدم ناچار انتلکتول است ،
برای خود ، علیرغم خود و برضد خود .

اگر کسانی ، مانند نویسندگان ، مردم اهل علم ، استادان ، یا
فلاسفه در این صورت پذیرفتنی و ناگزیر اصلی وجود نداشتند ، بدون
شک این مناصب و مشاغل خود در کار نمیبود . هر «شکل اجتماعی» از
سرنوشت خلاق فردی بوجود آمده . اما درست شکلی ، که این فرد آفریده
و از آن سرنوشتی ساخته ، پس از وی بصورت قالبی بوی بدون محتوی
واقعی در آمده و منصب عمومی بیک «شکل» خالی از شخصیتی شده ، که
هر کس میتواند ، با دغلی خود را در آن بکنجانند . بیشتر انتلکتول ها

طبیعة انتلکتول نیستند، بلکه اول انتلکتول را بازی میکنند، بدین ترتیب که آشکارا و با منافع هنگفتی در خدمت منصب خود هستند: منسی، که از نظر اجتماعی مکلف بآن اند و «بستی»، که شغال آن شده اند. اصطلاح «پست» بخوبی مقصود را نشان میدهد و بما میآموزد، که «پست» «شکلی» است از یک امر انسانی، یک «شکل» خالی بدون انسانیت واقعی. این مقام بی سر نشین، این خلاء بایستی پر شود و کسی باید «جا» را اشغال کند. البته این شخص ممکن است، گاهی برای آن پست مفید باشد و گاهی هم - یعنی غالباً - نباشد، اجتماع فقط با اشغال مقام راضی است. مانند آن نقاش ساده اندلسی، که با اطلاع از ضعف هنر خود میگفت: «اگر کار من باریش در آید، ... انتونیوس مقدس است ... و گرنه لقاح مریم، همیشه در همه طبقات اجتماع همینطور بوده است. اولین بار ژول سزار Julius Caesar توانست باین اصلالت محدودی ژول سزار شود. پس از قتل او اجتماع رومی این احتیاج را در خود حس میکرد، که ژول سزار زنده بماند و باشد. اما شخص ژول سزار برای همیشه رخت بر بسته بود. از او فقط جای خالی می باقی بود و آن «نیمرخ الزام وجود او» بود در عالم رومی. قیصر (سزار) از این زمان بپس آن خلاء و شکاف محسوس بود. یک مقام و مؤسسه می بود، که ۵ قرن ادامه داشت، یک مؤسسه یا یک مقامی بمعنای بلند خود، که میتوانست، در عالم وجود داشته باشد. ولی در نتیجه تصادفات بخصوصی چنین پیش آمد، که هیچیک از قیصرهای پیشمار بعدی شباهتی با سزار نداشتند. بسیاری «جای» قیصر را گرفتند، ولی هیچیک سزار نشدند.

شبه بهمین مسئله، در صد سال پیش در فرانسه بنیان تغزلی وجود

داشت، که نام او و بکتور هوگو Victor Hugo بود. هوگو مانند قدرت عناصر - میگویم مثل یک طوفانی - سراسر زندگی فرانسه را بلرزه در- میآورد و سیل آسا همه چیز را فرا میگرفت. اشعار او ناهموار اند و کیفیت ندارند. بدون لرزش اسرار آمیز شعراند، اما عظیم اند و سیکلیدار، هر کول آسا و میکل آنزلسک. هوگو در قوافی جسورانه می عشق، زن، فرزند، برگهای خزان، داستانهای کهنه و نبردهای بزرگ را میسراید. ناپلئون یکم را بخدا می رسانید و ناپلئون سوم را سنگسار میکرد. درباره انسانیت سخن ها میگفت. هیچ چیز فرانسوی یا انسانی نبود، که او با سخن سنجیده و موزون خود در یک کار ناوال عمومی، درباره آن ناقوس بزرگترا بصدای در نیارود. آدم خوب میفهمد، که چرا فرانسویها در شخص او آن چیزی را میدیدند، که پس از ویرزیل و هومر و دانته دیگر وجود نداشت: یعنی شاعر یک هلثی، تغزل بصورت مؤسسه می. فرانسه از آن بیعد سعی میکرد، همیشه شاعری داشته باشد، چنانکه رئیس جمهوری دارد. و خواهی نخواهی، باجبار، این پست - این خلاء بزرگ عمومی - را پر میکرد. وضع ترازوی کمیک بیچاره پل والرئ Paul Valéry از همانجا درست شده؛ والرئ آخرین کاهن ادبیات فرانسه، یک انتلکتول واقعی است، ولی انتلکتولی باتسک نفس و مانیرست Manieriste، که بی هیچ وجه باعامة مردم مربوط نیست. والرئ چون چیز زیادی برای گفتن نداشت، مثل همه ارواح ضعیف برای اثبات وجود خود در دایره می میبخر خید. از این هردی، که میتوانست، نویسنده عالی یک مجله ولایتی باشد، برق آسا شاعر ملت فرانسه درست شد. از آن پس این آدم «بی آزار» مجبور بود در پی ادعای شخصی خود چهار نعل بتازد.

مطلب را کم نکنیم. سخن از انتلکتول بود. انتلکولی، که با صداقت ناگزیری انتلکتول است، ناچار انتلکتول است، بدون هیچ علت و دلیلی، چرا که تقدیر خدائی چنین خواسته، همانطور که قیصره فاقد ابده قیصر (سزار) بودند، بهمان طریق نیز دنیا پر از انتلکتول‌هایی است، که یا بالکل انتلکتول نیستند، یا انتلکتوالیته به مقدار بسیار کمی در آنها وجود دارد. هرگز نباید تصور کرد، که انتلکتول جبراً بسیار با هوش است. در این زمینه هم باید، مطلب را روشن ساخت. «انتلکتول بودن» نام یک «مأموریتی» است؛ «استعداد» نام یک «عطیه» می‌است. با آنکه این دو غالباً برهم منطبق اند، باز مواردی وجود دارد، که از هم جدا هستند. آدم ممکن است، مأموریت قطعی در خود حس کند، ولی دارای استعداد نباشد؛ آدم میتواند، استعداد داشته باشد، ولی مأموریتی در خود حس نکند. عقلائی است، که بدترین حالت متصور را نیز در نظر بگیریم: آنچه از انتلکتول میگویم، صحیح است، اگر هم شخص تنبلی باشد. چندسالی پس از آنکه من فعالیت ادبی خود را آغاز کردم - اکنون مدت درازی از آن میگذرد - روزی این فکر اشرافی در من تولید شد، که انتلکتولی، که دو قرن بر اجتماعات مغربزمین مسلط بوده، بزودی احترام عمومی خود را از دست خواهد داد و بر وفق منطق اصولی می، که راه تاریخ را تشکیل میدهد، پس از آنکه بکر روزی همه چیز بوده، با هیچ برابر خواهد شد.

در آن وقت هیچکس یک چنین حدسی نمیزد. معذک چند سال بعد از آن هنگام، سالهای آخر اوج قدرت انتلکتول بود. من باین مغرورم، که در آن موقع این پیشگویی را کرده‌ام و تا حد امکان بسیاری از اشتباهات

و ناشیگریهای دیگران را مرتکب نشده‌ام. من هرگز بجد تصور نمی‌کردم، که حرف من بکر روزی مورد قبول واقع شود. من نه مایل بودم و نه هستم، این خیال واهی را بپذیرم: که مردم منتظر من باشند. این فکر اشرافی در آن سنی برای من حاصل شد - چنانکه در خطابه‌می در باره ویوس Vives گفتم - که همیشه سالی است، که در آن انتلکتول اولین برخورد قاطع را با موضوع‌ها و ابده‌های بزرگی دارد، که بعدها در زندگی تکمیل میکنند. اما این سن سن دلخواهی نیست. تاریخ زنده بی نهایت سختگیر است. محتوی هر سالی با محتوی سال دیگر فرق میکند. مقصودم در اینجا سال بیست و هشتم زندگانی است. بطور قطع استثنائاتی هم وجود دارد، که با ماهیت و نوع ابده مربوط است. مثلاً در ابده‌های دستوری مانند ریاضیات اکثر این سال پیش می‌افتد، اما در موضوعات ماهیت بشری سال ۲۶ زندگی «روز» مقدس و درخشان نخستین نشئه است. در این سال عقابهای بزرگ افکار جنگال خود را در مغز متفکر فرو می‌برند و او را مانند بره بیگناهی با آسمان بلند میکنند. زیرا افکار بزرگ متعلق بما نیستند، بلکه ما شکار آنهایم، عقابهای افکار بزرگ در بقیه زندگی نیز شخص را رها نمی‌کنند و سرسخت و وحشیانه لاینقطع جگر بر رفته را با متعار میکنند. تقریباً همه انتلکتول‌ها به ناخوشی جگر مبتلا هستند. پس از همه اینهایی، که گفتیم، این تاریخ زندگی بهیچ وجه اسرار آمیز نیست. در این سال همه ما طبعاً و عموماً به اکتسابات خود خائمه میدهم و جوال آموخته‌ها را بدوش گرفته با شبکیه چشمی، که هنوز روشنائی نخورده، متوجه دنیا میشویم. آنچه مرا بر آن داشت، تا پیش بینی کنم، که انتلکتول را از تخت قدرت بزیر خواهند کشید، دریافت این مطلب بود، که توده‌های مردم

شروع کرده بودند، قدرت تاریخی را خود در دست بگیرند و انتلکتولها این خطای ترسناک را مرتکب شده بودند، که يك کولتوری برای انتلکتولها و نه برای سایر مردم ایجاد کنند. باید بدقت ملاحظه کرد، که بزرگانی، که پیشرو بوده اند، هرگز چنین اشتباهاتی نکرده اند. نه یسکن Bacon، نه گالیله Galilei، نه دکارت Descartes، نه شکسپیر Shakespeare و نه سروانتس Cervantes. پیوسته جانشینها همه چیز را خراب میکنند، یعنی آنها، که در يك سرزمینی متولد شده اند، که دیگران، یعنی سلفهای ایشان، فتح کرده اند.

از همه آنها بگذریم. نظر بهللی - که هر چه میخواهد، باشد - می بینیم، که انتلکتول از مقام ممتاز اجتماعی خود عزل شده، پیاده، دست در دست دیگران، مانند يك انسان عادی، در میان مردم عادی دیگر، باید راه خود را بییماید. درست در روی این سطح ساختمان خصوصی انسانی او جالبتر از همیشه است.

همانطور که در هر طریق مهم «انسان - بودن» بوقوع می پیوندد، در اینجا نیز بنظر او چنین میرسد، که «انتلکتول - بودن» طبیعی ترین چیز دنیاست و سایر مردم نیز مانند او هستند. زیرا این يك نوع مهم «انسان - بودن» است. البته این طریق هر چه انسانی است، در خود دارای ولی درجهتی بخصوص، و کسیکه از این نوع است، بسادگی گمان میکند، که این «انسان - بودن» یعنی دیگران را با خود اشتباه کردن. مانند شارل سوم، که با هیچ زن دیگری بغیر از يك زن ساکسنی سرخ مو نزدیک نمیشد؛ و تصور میکرد، که همه زنها بوی جرم بلغار میدهند، چرا که سرخ موها دارای این رایحه مخصوص اند.

از اینجهت انتلکتول يك قسمت بزرگ زندگانی خود را در يك حالت دائمی تجسس بسر میبرد. در معاشرت خود با دیگران این شرط مقدماتی را بطور یقین و طبیعی مأخذ قرار میدهد، که دیگران نیز با همان مقصد و منظور خود او در دنیا هستند و با اوسنخیت دارند. وجود خود او برای او باندازه می قابل تحسین است، که اگر باین اکتشاف برسد، که غالب مردم در يك چنین وجودی هیچ سهم نیستند، بکلی مأیوس میشود. زیرا این حقیقت خالص محرز است: وجود انتلکتول مایه تحسین و تعجب میباشد. او دائماً بر فراز قله طابور بسر میبرد. و از آن قله همیشه دیگرگونیهای تازه می بظهور میرسد. هر آنچه و هر چیزی برای او تبدیل و تنوعی است، اعجابی است، نمایش عظیمی است، ملودرامی است، نور قطبی است. تقویم عمر او مرکب از روزهای عید است و بس. زندگانی، بمعنای لفظ خود، در کار میکند. اما آنچه انتلکتول میکند، میتواند کار نماید؛ کار او عبارت از این است، که پیوسته جشن بپا کند. از این جا میتوان فهمید، چرا در ازمنه گذشته به او - به انتلکتول - يك خلقت و ساختمان خدائی نسبت داده اند. آیا خدا کار میکند؛ خدا همیشه و لاینقطع مؤثر است، بخصوص خدائی، که میآفریند. آیا روزهای آفرینش روزهای کار بوده اند؛ آیا ما پیش خود حس نمیکنیم، در آن روزی، که خداخواست خود را بر آن قرار داد، که مثل بنای استراحت کند، دلگرفته و مغموم بوده است؛ آیا در نص تورات در اینجا اشتباهی پیش نیامده؛ آیا چنین نبوده، که پس از آفرینش جهان چون دیگر چیزی در پیش نداشته، و روز سبت اول فرا رسیده، اینکی (عینک) بچشم خود زده و غزلی بنام «عالم» سروده باشد؛ در اینجا متوجه لفظ اشتباه میشویم، چه غزل نوشتن - کار

است یا تفریح؛ با همهٔ اختلاف مقایسه، که در کار است - انتلکتول هر چیزی را در دایرهٔ حول خود بهمین صورت تجزیه میکند و باز بهم می پیوندد. تصور کنیم، که مادر در زاول آفرینش ناظر بوده باشیم، آدم - چه نیزینسکی Nijinski عجیبی؛ حوا - چه پاولوای Pawlowa عجیبی؛ یک پرندۀ واقعی، که از میان آتش واقعی برخاسته؛ هر روز انتلکتول ما تا درجه‌ئی بهمین نحو است؛ از هر دفعه به دفعهٔ دیگر ناظر پیدایش اشیاء است. از تازهٔ شکفت انگیزی به تازهٔ شکفت انگیز دیگری میرود. زندگانی روزمرهٔ اوقفط عبارت از تازه های شکفت انگیز است. چشم او بر از تحسین و تعجب است. خود او غرق در دیدنی های باور نکردنی است. همیشه از سر مست و طافح است. نگاه او مانند نگاه شکافندهٔ فرشتهٔ مقرب خداست، که بردامن گستردهٔ خاک میافتد.

طبیعی است، اگر از زاویهٔ بخصوصی در او بنگریم، چنین نظر میرسد، که در تمام عمر با یک سادگی بیگناها نه می بسر میبرد، چنانکه گوئی از ماه بر زمین افتاده. بعد ها متوجه میشود، که معاشرت او با «همسایه» خنده آور بوده. مدت درازی لازم است، تا باین اکتشاف برسد، که «همسایه» انتلکتول نیست، بلکه درست «دیگری» است، «دیگری» مطلق. او همیشه در صحبت با «دیگری» یک چیز عجیب نادری بر خورده بود. معاشرت آنها هیچ وقت جور نمیآمد. مثل اینکه چرخ صحبتشان روغن نداشته باشد. هر قدمی، که بالا میرفت، اگر «همسایه» خود او را پائین نمیکشید، لااقل بار خود را پیش پای او بزمین میکذاشت. تا بالاخره یک روزی بروشنی میبیند، که این اختلاف نه اتفاقی است و نه در نتیجهٔ سببهای منفردی تولید شده. این اختلاف اختلاف مزاج است و

خلق و استعداد. تغایری است، کلی و بزرگترین تغایری، که ممکن است، وجود داشته باشد. در نوع اصولا متفاوت «درك زندگی» و «در دنیا» بودن، است.

همینکه انتلکتول بدین اکتشاف میرسد، در خورد یک سرشکستگی و شرم ناگهانی حس میکند. متوجه میشود، که تمسخر آمیزترین کارها را کرده است و بس. او در مییابد، که برهنه در میان سایرین زندگی کرده. در یک برهنگی می، که بدتر از لختی پوست بدن است، چرا که زندگی خود را در این بسر برده، که آخرین اسرار خویش را بدیگران نشان دهد؛ آنچه میانیدشد، آنچه دربارهٔ دنیا حس میکند، دربارهٔ سایرین، دربارهٔ گذشته، در بارهٔ آنچه خود میکند، دربارهٔ آینده می، که سر از تخم بیرون میآورد. اکنون متوجه میشود، که این عمل ناشیگری می بوده و «انتلکتول» بودن «ساختمانی است، که باید مخفی بماند، مثل دزد - جاسوس - و روسپی - بودن. تفکر دربارهٔ اشیاء - شاعرانه یا در مفاهیم آنها - کاری است در دایرهٔ اخلاق و عفت. در عین حال انتلکتول در خود حس ترس و ناچاری میکند، همینکه میبیند، «همسایه» تا چه حدی انتلکتول نیست. قبل از این تصور میکرد، که «همسایه» شاید اندکی کمتر از او انتلکتول باشد، تصور میکرد، که بر سیل اتفاق فاقد استعدادات گرانبها است، و زندگی روزانه او را ناگزیر ساخته، تا از جش های انتلکتوالیتة خود جلو گیری کند. این آدم بایستی، زندگی خانوادگی را تامین کند؛ باینجهت - و نه بجهت دیگری - توانسته، با آن چشمی، که انتلکتول زندگی را می بیند، بزنگگی نظر کند. هر چند انتلکتول خود گاهی خانوار زیادی دارد... اما حال، که میداند، اختلاف

درس این مسائل نیست، در برابر يك معمای آزار دهنده می واقع میشود؛ چگونه «همسایه» میتواند، اصولاً بصورت «دیگری» زندگی کند؟ و اصلاً این چه نوع وجودی است؟ بازی دست به پیشانی میبرد، تا افکار پربیشان را از آن بزداید و بخود میگوید: این «طلب باید» مثل آفتاب روشن شود! فرق میان زندگی من و از آن «دیگری» چیست؟ فرق این است:

«دیگری» در عالم اشیائی بسر میبرد، که بالمره برای همیشه آن هستند، که خود مینمایند. حتی برسبیل اتفاق آنها را موضوع، مسئله می قرار نمیدهد. درست این فعالیت، یعنی اشیاء را موضوع سؤال قرار دادن، فعالیتی است، که «دیگری» اعمال نمیکند و خود نمی شناسد. چه اینها در نظر او خاصیت ثابتی دارند و همه عالم برای او همان است، که هست و چنانکه آنرا در برابر خود یافته. در میان اشیاء برای «دیگری» نیز مجهولات و معماهایی وجود دارد، اما این خواص در او عکس العملی تولید نمیکند. اینها بنظر او، مانند رنگ و شکل، جزء صفات طبیعی و واقعی اشیاء اند و او را پربیشان نمیسازند. برای او هیچ فرقی بین آنچه او گمان میکند، و می شناسد، چنانکه هست، و آنچه معمایی است، وجود ندارد. برای او «دانستن» و «ندانستن» وجود ندارد. درست مثل آنکه او میداند، اجسام سنگینی دارند، یعنی با وزن آنها حساب میکند. همینطور حساب میکند، که وجود عالم اسرار آمیز است، و که آدم نمیداند، چرا اجتماعات انسانی بوجود می آیند و از میان میروند. زندگی او هر عملی را نسبت به آنچه بر او محیط است، طرد میکند. هر عملی، که از آنها مسئله می سازد، آنها را تجزیه کند، آنها را رد کند، آنها را يك «نمایشی»، یعنی «شبحی» مبدل سازد. برعکس، زندگی او عبارت از این است، که خود را با همان

چیزی، که هست، مشغول سازد، در داخل این دنیای صلب ثابت بدون مسئله حرکت و در آن مأوی کند. از اشیاء حتی المقدور بِنفع خود استفاده نماید. «دیگری» در نهاد خویش خود پرست است. چیزی، که برای او اهمیت دارد، این است، که پیش برود، معاملات خود را انجام دهد، زندگی خود و کسان خود را تامین کند. اگر آدم شریفی است، با درستی و گر نه با دغلی. از آنجا که نه عالم و نه چیزی در عالم برای او بکمترین وجهی جالب نیستند، از این جهت با نهایت آرامی فقط با منافع خصوصی خود مشغول میشود: منافع شخصی خود یا خانواده خود یا جمعیت سیاسی خود. بهر حال همیشه و فقط با منافع متعلقات خود سرگرم است. انتلکتول اما با «دیگری» در نتیجه سبب های منفرد یا صریحاً عادی در اختلاف نیست. او بمجرد سر خوردن با «دیگری» با او در اختلاف است. زیرا انرژی اولیه زندگی او در جهت مخالف است و این «طلب را» میباید، بنظر وی فقط برای آنست، که موضوع مسئله می باشد. اشیاء بخودی خود برای او کافی نیستند. او نمیکندارد، آنها ساکت بیارزند، بلکه بلافاصله آنها را تجزیه میکند، از هم میباید، درون آنها راهبندگردد، پشت آنها را میجوید. خلاصه و بالاخره چنانکه گفتیم، آنها را موضوع مسائل قرار میدهد. در هر حله اول چنین بنظر میرسد، که انتلکتول مغربی باشد، چرا که همیشه مثل قضایی با دل و اندرون اشیاء در کف دست دیده میشود. اما در حقیقت قضیه بر خلاف اینست. انتلکتول، اگر هم بخواهد، نمیتواند در برابر اشیاء خود پرست باشد، وی از آنها مسائل میسازد و این بزرگترین علامت عشق است. اشیاء فقط برای این در عالم نیستند، که

مورد استفاده قرار گیرند، چنانکه «دیگری» میکند. زندگی انتلکتول در خدمت به اشیاء میگردد، در پرستش آنها میگذرد. این پرستش نیز مثل همه پرستشهای عمیق قوی سنگین دل است و بیرحم: انتلکتول اشیاء را از هم میپاشد، از هم تجزیه میکند، نابتواند، با تلالو بیشتری دوباره بهم منضم کند. وی میداند، که اگر انسان «بود» شکفت انگیز اشیاء را کشف نکند، آنها واقعا وجود ندارند. اشیاء این «بود» خود را در پشت پرده می، در تاریکی مخفی کرده اند. از آنجا وظیفه انتلکتول نتیجه میشود: وی باید، با همت آتشی در پی آن باشد، که هر چیزی در حقیقت همان باشد، که هست، و هر چیزی بسنگ تمام به نفس خود ارتقاء یابد. پس: هر چیزی بصورت آنچه هست، وجود دارد، اگر برای انتلکتول وجود داشته باشد. زن گاهی این مطلب را در مییابد. این موضوع طبیعت «دیگری» را بسیار عصبانی میکند، ولی عصبانیت او در اینجا بی اثر است. واقعیت چنین است و رحم و ناز کدلی ندارد. چیزهایی، که «دیگری» بجا و نابجا بکار میبرد، چیزهایی، که او در دست میگیرد و در زندگانی کثیف خود استعمال میکند، همه را انتلکتول اختراع کرده. اتومبیل، آسپیرین، گل، آواز، زن. یا آنکه تصور میکنید، همه اینها، همه این شکفتنیها، بدون مقدمه وجود داشته اند؟ شما خواهید دید: اگر انتلکتول - چنانکه بارها در تاریخ اتفاق افتاده - روزی کلا یا جزءاً ناپدید شود، یعنی مثل غواصی در قعر آب فرو رود - و عمق بمعنای بلند خود سکوت است - آنوقت خواهید دید، چگونه اعجاز عجایب از روی زمین ناپدید میشود و زندگی، و زندگی «دیگری»، جذاییت، کشش و شوق را از دست میدهد. برای اینکه اشیاء باشند،

چه آدم بخواهد چه نخواهد، باید انتلکتول باشد. آنچه «دیگری» واقعیت میداند، جز مثنوی افکار کهنه انتلکتول چیز دیگری نیست، جز شکل متعجب بازی خیال او نیست. اگر بنا بود فقط «دیگری» در کره مازندگی کند، این زمین ها آنچه امروز هست، نمیبود. هر چیزی در حقیقت وجود خود بدیبهات است و شعر و میت (Mythe). از اینجاست، که انتلکتول نسبت به «دیگری» عصبانی است. او عصبانی است، از اینکه «دیگری» بود اشیاء را برای خود آنها نمیگذارد، خود را با آنها مشغول نمیدارد، بلکه با يك طریق خشن بیرحمانه غیر مذهبی فقط ظاهر آنها را بکار میبرد. در نظر انتلکتول «دیگری» آته نیست (Atheïste) است، بی کم و بیش آته نیست؛ او کسی است، که در برابر آنچه خدائی است، ترس و ریزش دل ندارد، اما هر چه در عالم هست، خدایانه است. «در - عالم - زندگی - کردن» و آنرا «موضوع - مسائل - قرار - ندادن» از نظر انتلکتول طفیلی - بودن است. اکنون باید بگوئیم، که انتلکتول از نظر اجتماعی وجود ندارد. او پارای (Paria) جامعه و تبه کاری بیش نیست. اما قدر مسلم این است، همینکه انتلکتول متوجه میشود، که «همسایه» می، که بالو سرو کار دارد، «دیگری» است، نه تنها اشتباه خود را در معاشرت گذشته با او تصحیح میکند، بلکه نسبت باو يك شعف حقیقی روحی نیز حس میکند. «دیگری» مانند هر چیزی، که «اصل» و «صدق» باشد، او را نهیج میکند. و از آن تپدار «دیگری» خشنود است، چنانکه وی هست، یعنی مانند يك مورچه فعال خود سری، که افتان و خیزان در میان خرمن الیاف و گیاههای خرد بدون هیچگونه راهنمایی اینجا و آنجا در جستجو است، تا دانه پر برکتی برای کسان خود بیورد، دانه می، که

با مساعدت بخت بدست آورده . باری ، بجهنم . 'دیگری' هم باید زنده باشد ، اما آنچه انتلکتول نمیتواند ، تحمل کند ، قلب هائی است ، که روی زمین ها امروز مملو از آنهاست : امروز 'شبه انتلکتول' وجود دارد ، که همان 'دیگری' است در هاسک نویسنده ، اهل علم ، استاد و فیلسوف . امروز قبل از همه چیز باید متوجه این نکته بود : که 'دیگری' 'دیگری خالص' ، باشکال دست میدهد . چه انتلکتول مدرن - چنانکه اشاره کردم - این خطای فاحش را مرتکب شده ، که يك کولتور افکار ایجاد کرده . البته هر کولتوری با افکار درست میشود . اما افکار باید ، در رتبه اول افکار اشیاء ، احساسات ، دستور ها ، عمل و خدایان باشند . و کولتور قرنهای اخیر در يك نسبت تصاعدی انتلکتوالیست بود . نتیجه این شد ، که 'دیگری' خود را با افکار پر کرد ، در حالیکه نمیتوانست ، با آنها کار کند و بر آنها مسلط باشد و ادعاه داشت ، که دارای افکاری است و این ها افکار خود او هستند . قبلاً گفتم ، که برای 'دیگری' فقط آن وجود دارد ، که متعلق با او باشد . سابق بر این چنین چیزی پیش نمیآمد ، که 'دیگری' ادعاه فکر - داشتن کند . او باسنن و عقاید ، با خشم و کینه زندگی میکرد . و این ساختمان طبیعی زندگی او بود . امروز ادعاه عقیده شخصی میکند و برای آن خلق نشده . و قتیکه آدم روح او را میبیند ، که مثل دست بوزینهئی ، که بخواهد سوزنی را از روی زمین بردارد ، در پی افکار میگردد ، متأذی و شرمگین میشود . از آنجا جبراً باین نتیجه میرسیم : 'دیگری' ، که در وجود آنسی خود و در نوع خود قابل تحسین و تعجب بود ، از زمانی که به تفکر آغازید - مانند هاونی افکار را خرد و نرم میکند . و چون این افکار در سر انتلکتول است - در هنگام رفتن

سر او را نیز لگدمال میکند . من بخوبی میفهمم ، چرا ادواری در تاریخ پدید میآید ، که انتلکتول را در آن دوره ها خفه میکنند . من میدانم ، که این انسان انتلکتول 'دیگری' را خسته میکند ، او را ناراحت میسازد . چه همیشه از میان اشیاء میگذرد ، در حالیکه خود شیئی نیست ، بلکه ماهیتی است سیال ، آتشین و مغناطیسی .

حواشی

صفحة ۱ :

کلمه اتلکتول به معنای ، که در زبانهای رومان استعمال میشود ، گرفته شده .

: ۳

سیکلب Cyclope ها در اساطیر یونانی دیوهای عظیم اتنا Etna را میکلند ، که یک چشم در وسط پیشانی داشتند و فرمان خدای آتش برای زوینتر گرز ساخته میساختند .

— مانیریسیم Maniérisme سبکی ، که در آن حواشی و حرکات غیر طبیعی و مبالغه آمیز سادگی و اصالت را بکلی در سایه خود گرفته باشد .

: ۵

ویوس Vivès فیلسوف اسپانیولی نیمه اول قرن ۱۶ .

— پرومته Prométheé و Prometheus در اساطیر یونان خدای آتش است . چون آتش را از آسمان برای انسان دزدیده بود ، او را خدایان دیگر در کوه قفقاز به صخره می بامیخ کوبیدند و کرکسی چکر او را بامتقار میکنند ، تا هر کول (هر کولس) او را نجات داد .

: ۷

طابور ، کوهی که مسیح از قله آن خود را به سه تن از شاگردان خویش در جلال ملکوتی نشان داد .

: ۸

نیوینسکی ، نیجینسکی Nijinski و پاولوا Pawlowa دو تن از

ستارگان باله روس و برنده آتشین اشاره به باله مشهور ستراوینسکی است .

: ۱۳

۱ . میت (Mythe) (Mythus) داستانهای کهنه می ، که تظاهرات طبیعت را عمل موجودات متشخصی مانند خدایان و ارواح بری ها و . . . میدانند . ۲ . انکار متجسمی که حیات را تجدید میکنند . — پاریا paria کاست نجس اجتماع هندو .

ملت یسواد نمیتواند ، در مبارزات حیاتی می ، که امروز بر اقوام
جهان تحمیل شده ، برنده باشد . باید با ریشهٔ جمل جنگید ؛ اطفال ما چندین
سال وقت گرانبهارا صرف آموختن خط فارسی — زبان مادری خود — میکنند
آخر هم هنوز قادر به خواندن يك روزنامه نیستند . چرا ؟ — برای اینکه الفبای
ما يك رمز عجیبی است ؛ برای اینکه آموختن آن بسیار دشوار است .

« کوره سواد » یعنی خواندن و نوشتن ، همینقدر که آدم
بتواند ، مقصود و منظور خود را بنویسد و مقصود و منظور دیگری
را بخواند ، با اندازهٔ می در سرنوشت ملتی مؤثر است ، که حدی
بر آن نمیتوان تصور کرد . اینست ، که ما با تمام قوا برضه یسواد
میجنگیم . اولین قدم اصلی ، که در این زمینه باید برداشت ،
تسهیل و تغییر خط فعلی است . خط فعلی دارای اشکالات
فراوانی است .

از همه بدتر بی دبسیلیتی و عدم مراعات قوانین نقطه
گذاری است در نوشتن . در نوشتن با نقطه گذاری نه تنها روح
دبسیلین در نویسنده ایجاد میشود ، بلکه نویسنده میدانند ، از
کجا باید شروع ، و در کجا ختم کند . مایک سهم بزرگ عدم
انضباط اجتماعی را بمهد خط حواله میکنیم . اطفال ما نمیتوانند ،
درست فکر کنند ، و درست بنویسند ، چه این واز وولنگاری
خواندن و نوشتن خود آنها را نیز واز وولنگار تربیت میکند .

ما بقیین داریم ، که اختیار خط لاتین بهترین راهی برای
حل این مشکل است . و ما در این زمینهٔ حیاتی حاضریم ، از سنن
کهنهٔ خود در این مورد صرف نظر کنیم . چه ؛ حیات ملتی
را نمیتوان با نگهداری سنت خط در مخاطره گذاشت .

وانگهی این سنت سنت پشام معنی ملی نیست. این خط یادگار شکست ننگین نهانند است، از آن گذشته تعصب در چنین جامی درست مانند آن است، که ما از سوار شدن در اتومبیل و مکالمه با تلفن استنکاف کنیم، برای اینکه اینها از مختصرات ما نیستند. از همه اینها گذشته تحقیقات تاریخی نشان داده اند، که تقریباً همه خطوط اروپائی و آسیای غربی و مرکزی از يك ریشه میباشند و از همه آنها از يك قومی سرچشمه میگیرند، که نژاد آن هنوز بر روشن بیان تاریخ مسلم نیست.

باز اگر ملاحظه کنیم، که داریوش بزرگ برای دولت عظیم خود، که در آن زمان نریب پنجاه میلیون نفوس داشته، از روی طرحهای آشوری و بابلی و عیلامی خطی ساخته است، جای آنست، که ما نیز در چنین دوره بهرانی و پنج تاریخی، که نظیر آن در ایران یکبار در دوره داریوش، بار دوم در زمان اردشیر بابکان، سر سلسله خاندان ساسانی، وجود داشته است و نهضت سومی آن بعهده ما هموار شده، این درد را درمان کنیم. شاید این نهضت ما بزرگترین و مؤثرترین این نهضت ها باشد، چه داریوش و اردشیر با خون جوشنده ملتی سروکار داشتند و ما با خون جامد بیهرکتی، خط نوین نهضت انقلابی ما طوری تعیین شده، که با رواج آن هر فرد ایرانی میتواند، در ظرف چند روز خواندن و نوشتن بیاموزد. در جوار این خط رسمی خط کنونی نیز تعلیم و تدریس خواهد شد. و در جواب کسانی که میگویند، بسیاری از آثار تاریخی و ادبی ما با مال خواهند شد، ما هم بقدر میگوییم، که امروز پس از متار که دوهزار و چند صد ساله خط میخی قادر بخواندن آن شده ایم. چگونه ممکن است خطی را که تمام آثار آن در دست است، فراموش کنیم؟ اینها بهانه جویهاست، که یکدسته از مردم، که در جبر جریانی افتاده اند، برای آنکه زحمتی بر خود هموار نکنند و از آن راه برنگردند، میکنند.

(یکار با هر من ص ۴۵ - ۴۴)

معایب فنی الفبای فعلی:

۱- برای يك صوت چندین علامت وجود دارد: ز، ذ، ض، ظ یا ت، طو یا س، ص، ث. امروز تلفظ این علامات همه یکی است و خود اثر تاریخی بیش نیستند، که باعث اختلال ذهن میباشند.

۲- حرکات همیشه نوشته نمیشوند و از این جهت ممکن است، هر کلمه را بچندین صورت خوانند. مثلاً «پدر» را به ۹ صورت مختلف میتوان قرائت کرد.

۳- صورت حروف نسبت باینکه تنها، در اول، وسط یا در آخر کلمه باشند، تغییر میکند: غ، غ، غ، غ، غ.

۴- بعضی حروف هم از راست و هم از چپ متصل میشوند و بعضی دیگر فقط از راست:

— — — — — یا — — — — —

۵- اعداد و حروف نزدیک جهت نوشته نمیشوند.

اختیار خط لاتینی این نقص ها را رفع میکند. اشکال خط لاتینی بسیار ساده و روشن میباشند. از این گذشته خط لاتینی تقریباً در همه عالم تعمیم یافته. ما در انتخاب خط لاتینی برخی معایبی، که در آن وجود دارد، بر طرف میکنیم. مثلاً در خطوط لاتینی گاهی دو یا سه یا خود چهار حرف نماینده يك صوت هستند (در آلمانی چ tsch، انگلیسی چ ch، فرانسه tch). و یا بالعکس يك حرف نماینده دو صوت میباشند (علامت x در اغلب السنه غربی نماینده اصوات ک و س است در آلمانی و بعضی السنه مجاور z نماینده اصوات ت و س و یا د و ز (ایتالیائی) است).

ما خط سومکا را طوری اختیار کرده ایم، که در آن همیشه يك حرف نمایش يك صوت باشد و بالعکس (مثلاً س = ش و ی = و یا ز = z و ژ = z)

باز تکرار میکنیم، که در موضوع خط تعصب بکلی نابخاست. چه

خط لاتینی خود بیانیگیگیری فینتی ها و یونانیها از خطوط ارامی گرفته شده و خط فعلی ما نیز مانند خطوط پهلوی و اوستانی از همان سرچشمه میباشند و همه اینها از خط سومریها (شمارها) اتخاذ شده اند.

در اینجا توجه بترتیب حروف یونانی و لاتینی و مقایسه آن با ترتیب ابتدایی حروف عربی (جمل) این اتحاد منبع را خوب نشان میدهد:
ا، ب، ج، د، e, b, c, d = ا، ب، ک، ل، م، ن - ن، م، ل، ک، ا، ب، c, d, e, f, g, h, i, j, k, l, m, n, o, p, q, r, s, t, u, v, w, x, y, z

خط سومکا قریب ۱۵ سال با تمام وسایل جدید علمی تحت تجربه قرار گرفته (بکار بردن ماشین تحریر، حروف مطبوعه، تلگراف و غیره) و هر گونه چکشکاری در آن بعمل آمده.

اختیار خط لاتینی برای آن نیست، که ما فرنگی «دوآتش» بشویم، بلکه از این نظر است، که برد مسابقه حیات ملی ما بسته به کفایت سواد داران ملت ماست. با خط امروزی تمیم معارف و جلوگیری از بیسوادی آب در غربال کردن است. پیشرفتهائی، که در ترکیه، قفقاز، ازبکستان و در خاک برادران تاجیکی ما از نظر تمیم فرهنگ بعمل آمده، در مرحله اول مدیون تغییر خط میباشند.

اینک الفبای سومکا:

حرکات (۱۲):

کوتاه	کشیده
a <u> </u>	ä <u> </u>
e <u> </u>	i <u> </u>
o <u> </u>	u <u> </u>

(حرکت مرکب diphtongue) - و ou فردوسی

حروف یحرکت (۱۲):

b	c	d	ë	f	g	h	i	k
l	m	n	p	q	r	s	š	t
w	x	y	z	ž				

ترتیب حروف و نام آنها (۱۲):

a	ä	b	c	d	ë	f	g	h	i	k	l	m	n	o	p
ت	آ	ب	ج	د	ه	ف	گ	ح	ی	ک	ل	م	ن	و	پ
q	r	s	š	t	u	w	x	y	z	ž					
ق	ر	س	ش	ت	و	و	خ	ی	ز	ژ					

حروف بزرگ:

A Ä B C D E Ę F G H I J K L M N O P Q R S Š
T U W X Y Z Ž

برای متون تلگرافی و هر جا، که علامت روی حروف را بتوانیم با نغواهم، بگذاریم، به ترکیبات زیر متوسل میشویم:

ž = av, ě = cv, š = sv, ž = zv

علامت ž البته خیلی روشن و واضح است، اگر در دسترس نباشد، میتواند با علامت ž جایگزین شود

ž = ž, ě = ě, š = š, ž = ž

مراعات قواعد زیر در نوشتن لازم است:

۱. آنچه تلفظ نمیشود، نوشته نمیشود. مانند «ها» غیر ملفوظه،

« وار معدوله » و غیره . اگر چه سوابق تاریخی آنها را بوجود آورده :
بنده bande خواهر xāhar .

تبصره : « هاء غیر ملفوظه » در خطوط سامی حرکت فتحه است در آخر .
« وار معدوله » فقط برای آرایش يك «خ» مخصوص بکار رفته ، که در حروف عربی
موجود بوده .

۲ . متصل نوشته میشوند :

الف - کلمات مرکب اعم از اسم و فعل و قید و غیره :

باغبان bāqbañ ، برداشت bardāšt ، چنانکه conānke
تبصره : ترکیب اسماء و قیود با فعل جدا نوشته میشود : سرکشیدن
sar kašidan اما در همین مورد اسم ناعل و مفعول مرکب سرهم نوشته میشوند : سرکش
sarkaš و زبانزد zabānzad .

ب - ضمائر متصل با اسم و فعل و حرف

کلام kolāham ، رفتن raftam ، ازش azaš

ضمیر مفعولی در منتهای فعل و اسم با خط فاصله بآن متصل میشود :

گرفتمش (او را گرفتم) gereftam-aš ، از خانه ام بیرون کرد (مرا

از خانه بیرون کرد) az xāne-am birun kard .

ج - کسره صفت و اضافه در منتهای موصوف و مضاف الیه : مرد بزرگ
marde bozorg ، حوض خانه houze xāne

د - باء « زینت » ، می - استمرار ، ن - نفی ، م - نهی با فعل :

برود berawad ، میگفت migoft ، نیامد nayāmad ، مزین mazant .

ه - علامات جمع - ان ، - چا و - ات یا اسم :

مردان mardān ، اسپها asphā ، باغات bāqāt ، بلندتر

bolandtar ، بهترین behtar .

۳ . باء نسبت و وصفی خصوصاً در آخر کلمه با علامت ۵ از باء وحدت
امتیاز مینماید . بعبارت دیگر هربائی ، که در آخر کلمه باشد و تکیه صوتی
کلمه روی آن باشد بصورت آ نوشته میشود ، نه بصورت ۱ :

بزرگی bozorgi در مقابل بزرگی bozorgi (مردی بزرگ)

۴ . این علامت ۶ علامت وصل است در اول کلمه و علامت حذف حرف
با حرکتی است در میان کلمه :

ازین az'in در مقابل از این az in ؛ نشکند naškanad در مقابل
ناشکند naškanad .

۵ . هزه و عین در اول کلمات نوشته نمیشوند :

عبارت ebārat (بجای ebārat)

۶ . در کلمات فارسی هزه در میان کلمه نیز نوشته نمیشود :

بفرماید befarmāid (بجای befarmāeid)

نقطه گذاری

اگر چه « نوشته » امروز برای خود نیه استقلالی حاصل کرده ، اما
نباید فراموش کرد ، که « نوشتن » یعنی « ثبت گفتن » . نوشته خوب ، یعنی
آنچه خوب « گفته » شود ، نه آنکه خوب « خوانده » شود ؛ برای فهم عبارات
و خواندنی ، که حتی المقدور به گفتن نزدیکتر باشد ، نقطه گذاری دارای
اهمیت بزرگی است و باید قواعد اجبالی زیر را در بکار بردن « نقطه » ها
مرعی داشت :

۱ . حروف اول عبارات و اسماء خاص (اعلام) بزرگ (حرف بزرگ)
نوشته میشوند .

۲ . هر « عبارت » با يك نقطه (.) تمام میشود .

۳ . نقطه (.) پس از يك عدد میرساند ، که آن عدد وصفی است
(1. awwal ، 2. dowwom) .

۴ . دو جمله مستقل ، که مفاهیم آنها بستگی فکری داشته باشند ، ممکن
است با علامت ؛ (نقطه - کوما) از هم جدا شوند .

۵ . جملات معترضه و فرعی از جمله اصلی با علامت ممیز (کوما) جدا میشوند .

۶ . در میان چندین اسم یا صفت ، که پشت سر هم شمرده شوند ، کوما
(ممیز) گذاشته میشود (— ، — ، —) .

۷ . جمله استفهامی با علامت پرسش (؟) ختم میشود .

۸ . علامت های خط فاصله (—) یا چند نقطه (...) در آخر جمله میرساند ،
که جمله ناتمام است .

۹ . علامت خط فاصله (—) برای مکت ، فاصله و تغییر گوینده نیز بکار میرود .

۱۰ . دو نقطه (:) پیش از جمله نقلی و در موقع شمردن ، توزیع ، تقسیم
و با نتیجه گیری است .

۱۱ . علامت « > یا « < یا « ، در طرفین جمله یا
کلمه منقول یا جمله و کلمه بی معنای خاص گذاشته میشود .

۱۲ . برانتز () در مورد جمله معترضه یا کلمه معترضه استعمال میشود .

۱۳ . علامت « تجزیه » (؛) در آخر جمله ادائی یا در مورد جملات توجه
خاص بکار میرود .

۱۴- اگر در مواردی مجبور باشیم، کله می را از هم ببریم، (مثلا در تنبیر سطر) این برش نمیتواند در وسط یک سیلاب باشد. و از آنجا، که کله قطع شده، در جلوی قسمت اول یک خط کوتاه قرار میدهیم: $a - fa - ri - neš$: البته این نظام نقطه گذاری در هر دستکاه خطی میتواند، مورد استفاده قرار گیرد و تسهیل فراوانی در فهم نوشته ها بوجود آورد.

مثال از متن های جدید:

بنیاد دولت تبت

اگر آب و هوا و زمین هندوستان مذهب بودا را در هند بوجود آورده اند، پس چرا امروز سرزمین بودائی یعنی بلند خود تبت است؟ چه آب و هوا و زمین این ناحیه درست قطب متقاطع نواحی کنگک و سرا تدیب میباشد. فلات های مرتفع پشت هیالیا یکی از شدیدترین و سختترین مناطق کره ما میباشد. طوفانهای سخت دائم مردشهای عظیم و دره های وسیع آن میوزند. رگبار و یخ بندان قسمت بزرگ سال چون بلاتی در آنجا فرود میآید. بهین جهت نیز در آنجا پیوسته قبایل سرسخت سرگردانی بسر میبردند، که لحظه می آرام نداشتند و دائم باهم در جنگ و منیز بودند. پناه آنها در چادرهائی بود، که از پوست گوسفندان بزرگ جتن آنها تهیه میشد. در یک چنین سرزمینی هرگز دولتی نمیتوانست، بیا خیزد. تا یک روزی داهیان بودائی از کرده ها و تنگه های بلند هیالیا گذشتند و بعضی از این قبایل جنگی را بذهب خویش در آورده. اما مذهب بودا بیش از هر مذهب دیگری با «سیر و تفکر» سروکار دارد. در مذهب بودا خدائی نیست، که نجات انسان را تقبل کند. انسان باید با «سیر و تفکر» و دعا خود را دهمی بخشد. چگونه میتوان در تغییرات هوایی سخت و شدید تبت «سیر و تفکر» کرد؟ لازم بود، در آنجا دیرهای مستحکم بنانند. این دیرها نخستین ساختمانهای تبت بودند. پس خانه در تبت فقط برای زیستن بنانند، بلکه برای دعا خواندن و نماز گزاردن تهیه گردید. بعد از آن درستن منازعاتی بین قبایل این دیرها پناهی برای صاحبان خودشان شدند. بودائیانی، که در آن بسر میبردند، بهین علت بر آنها، که بودائی نبودند، موفق میشدند. خلاصه آنکه، دیر وارد دولت تبت را بوجود آورد. پس دو اینجا آب و هوا و زمین مذهب را ایجاد نکرده، بلکه بمکس، مذهب بودا بصورت یک «وجوب انسانی» یعنی یک «وجوب زیادتی» آب و هوا و زمین را با تکنیک خانه سازی تغییر داده. (ارتکای گاست، دوران پیشی در تکنیک

ص ۳۵ - ۳۶)

Bonyāde Doulate Tabbat

Agar ĩbohawā wa zamine Hendustān mazhabe Budā rā dar Hend bewojud āworde and, pas cerā emruz sarzamine budāi be maēnāye bolande xod Tabbat ast? Ce ĩbohawā wa zamine in nāhiye dorost qotbe motaqātere nawāhiē Gang o Sarandib mibāšad. Fufānhāye saxt dāēem bar daštāhāye wasiēe ān miwazand, Ragbār o yaxbandān qesmate bozorge sāl cun balāi dar ānjā forud miāyad. Be hamin jahat niz dar ānjā peywaste qabāyele sarsaxte sargardāni be sar mi-bordand, ke lahzei ārām nadāštand wa dāēem bā ham dar jang o setiz budand. Panāhe ānhā dar cādorhāi bud, ke az puste gusfandāne bozorgjosseye ānjā tahiyye mišod. Dar yek conin sarzamini hargez doulati nemi-tawānest be pā xizad. Tā yek ruzi daēiyāne budāi az gardanehā o tangehāye bolande Himāliyā gozaštand wa baēzi az qabāyele jangi rā be mazhabe xiš darāwordand. Ammā mazhabe Budā biš az har mazhabe digari bā seyr o tafakkor sar o kār dārad. Dar mazhabe Budā xodāi nist, ke nejāte ensān rā ta-qabbol konad. Ensān bāyad, bā seyr o tafakkor o doēš xod rā rahāi baxšad. Cegune mitawān dar taqyirāte hawāiye saxt o šadide Tabbat seyr o tafakkor kard? Lāzem bud dar ānjā deyrhāye mostabkami beš nahand. In deyrhā naxos-tin sāxtemānhāye Tabbat budand. Pas xāne dar Tabbat faqat barāye zistan beš našod, balke barāye doēš xāndan wa namāz gozārdan taēbiye gardid. Baēd az ān dar sonane monazeēātiye beyne qabāyel in deyrhā panāhi barāye sā-hebāne xodešān šodand. Budāiyāni, ke dar ān be sar mi-bordand, be hamin ellat bar ānhā, ke budāi nabudand,

mowaffaq mišodand. Xolāse anke deyr e-arg doulate Tabbat rā be wujud āword. Pas dar injā ābohawā wa zamin mazhab rā ijād nakarde, balke be aks, mazhabe Budā be surate yek «Wojube ĩnsāni», yaēni be surate yek «Wojube Ziyādati», ābohawā wa zamin rā bā teknike xānesāzi taqyir dāde. (Ortega y Gasset, Durāndiši dar Teknik, s. 35-36)

مثال از جراید:

انعقاد مجلس جشن بمناسبت پایان دوره کلاس
بازرسان وزارت فرهنگ

بمناسبت پایان دوره کلاس بازرسان فرهنگ استانها و شهرستانها مجلس شایسته از طرف وزارت فرهنگ در سالن موزه ایران باستان برپا شده بود که در آن آقای کبیل وزارت فرهنگ و معاونین و عده ای از رؤسای ادارات وزارت فرهنگ و اعضای کلاس بازرسی حضور یافتند. در این مجلس ابتدا آقای ج. شرح مسیوطی در اطراف و وظائف فرهنگیان مخصوصاً بازرسان وزارت فرهنگ و اقداماتی که برای بهبود وضع معاش آنها از طرف دولت بعمل آمده بیان داشت. سپس آقای من. ک. معاون فرهنگ استان اول و رئیس فرهنگ شهرستان رشت بیاناتی درباره پیشرفت فرهنگ اظهار داشت و پس از آن مجلس خاتمه یافت.

«اطلاعات»

ENĒEQĀDE MAJLESE JAŠN BE MONĀSEBĀTE PĀYĀNE
DOUREYE KLĀSE BĀZRASĀNE WEZĀRATE FARHANG

Be monāsebate pāyāne doureye klāse bāzrasāne farhange ostānhā wa šahrestānhā majlese ziyāfati az tarafe Wezārate Farhang dar sālonē Muzeye Irāne Bāstān bar-pā šode bud, ke dar ān Āqāye Kafile Wezārate Farhang wa močāwenin wa eddei az ročšāye edārāte Wezārate Farhang wa ačzāye klāse bāzrasā hozur yāftand.

Dar in majles ebtedā Āqāye J. šarhe mabsuti dar at-rāfe wazāyefe farhangiyān, maxsusan bāzrasāne Wezārate Farhang wa eqdāmāti, ke barāye behbude wazāe mačāše ānhā az tarafe Doulat be amal āmade, bayān dāšt.

Sepas Āqāye S. - K., močāwene farhange ostāne awwal wa račise farhange šahrestāne Rašt. bayānāti dar bāreye pišrafte farhang ezhār dāšt. Wa pas az ān majles xāteme yāft.

مثال از آثار شعراء

تا ز تو عشق شود کردگار	عمر بخشودی دلها گنار
چون مه و خورشید جوانرد باش	گر شو از مهر و ز کین سرد باش
تات رساتند بفرماندهی	دود ستانی کن و درماندهی

نظامی گنجوی

کردگه از چهره نرفتم هرگز	گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز
زیرا که یکی را دو نکستم هرگز	نومید لیم ز بارگاه کسرت

منسوب به خیام

بار سالاری بیلند از ستور	آن شنیدستم که در صحرای غور
یا قناعت بر کند یا خاک کور	گفت چشم تک دنیا دار را

سعدی

Az āsāre šoēarā:

Omr be xošnudiye delhā gozār,
Tā ze to xošnud šawad kerdegār!
Garm šou'az mehr o ze kin sard bāš;
Cun mah o xoršid jawānmard bāš!
Dardsetāni kon o darmāndehi,
Ta-t rasānand be farmāndehi!

Nezāmiye Ganjawi

Gar gouhare tāčātat nasoftam hargez,
Garde gonah az cehre naroftam hargez.



Noumid niyam ze bārgāhe karamat.

Zirāke yeki rā do nagoftam hargez!

mansub be Xayyām.

Ān šenid'astam, ke dar sahrāye Qur

Bārsālāri biyoftād az sotur.

Goft: «cašme tange donyādār rā

Yā qanāčat por konad yā rāke gur!»

Sa'edi

خط سومکا و ادبیات قدیم

خط سومکا برای رفع تمام احتیاجات ووزانه، مجلات، جرائد، اعلانات کتب درسی، علمی، فنی، مراسلات و غیره بکار می‌رود. گاهی اوقات مجبوریم، علاماتی اضافه کنیم، تا ریشه کلمات مجهول معلوم و معانی جمله‌ها شناخته شود. البته در این موارد میتوان - و در حد امکان بایست - حیناً خط قدیم را بکار برد، اما چون از طرف دیگر ممکن است، اشکالات فنی فوق‌العاده‌ای در چاپخانه‌ها، ماشین‌تحریرها و دیگر لوازم مطبوعاتی حاصل شود، مثلاً از نظر اقتصادی برای چاپخانه‌های کوچک داشتن حروف عربی و لاتینی در آن واحد شاید میسر نباشد. برای حل این مشکل جلاوات اشانی زبرد را بکار می‌بریم:

در حرکات:

ē برای یاء مجهول یا معنی (نیشابور Nēšāpur و ایران Ērān)
ō برای واو مجهول یا معنی (روز rōz و او ō)

در حروف بی حرکت:

š (در اینحال = x) خو (واو مدوله) = x̄

z (در اینحال = z) }
z̄ = ذ }
z̄ = ظ }

s (در اینحال = s) }
š = س }
h (در اینحال = h) }
h̄ = ح }
q (در اینحال = q) }
q̄ = غ }

چنانکه دیده میشود، با گذاشتن چند علامت در بالا و پایین حروف ممکن است، متون قدیم را دقیقاً با خط سومکا نمایش داد:

مثال:

... و سلطان محمود مردی متمصب بود در او این تخلیط بگرفت و مسوع افتاد در جمله بیست هزار درم به فردوسی رسید بقایب زنجور شد و بکر مایه رفت و برآمد ققاعی بخورد و آن سیم میان حمامی و ققاعی قسم کرد سیاست محمود دانست شب از غزلبین برفت و بپوری به‌کان اسمعیل و روان بدر ازرقی فرود آمد و ششماه در خانه او متواری بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و باز گشتند و چون فردوسی این شد از هری روی به طوس نهاد و شاهنامه برگرفت و به طبرستان شد نزدیک سپهبد شهریار که از آل یاقوت و طبرستان پادشاه او بود و آن خانماهیست بزرگ نسبت ایشان به بزرگ کرد شهریار پیوندد پس محمود را هجاء کرد در دیباچه بیستی صد بر شهریار خواند و آفت من این کتاب را از نام محمود یا نام تو خواهم کردن که این کتاب همه اخبار و آثار جدهان تست شهریار اودا بتواخت و نیکوایها فرمود.

نظامی عروضی

Wa Soltān Maḥmud mardē motečāššeb bud. Dar ō in taxliq begreft wa masmusē oftād. Darjomla bist hazār deram ba Ferdousi rasid. Baqāyat ranjur šod wa ba garmāba raft o barāmad. Foqqāčē bašard wa ān sēm meyāne ḥammāmi wa foqqāči qesim fardud. Sayāsate Maḥmud dānest; ba šab az Qazūn barāft wa ba Hari, ba dokkāne Esmāčile Warrāq, pedare Azraqi, forud āmad. Wa šaš māh dar xānaye ō mōtavāri bud. Rā čālebāne Maḥmud ba Tus rasidand o bāz gāštād. Wa cōn Ferdousi: ayman šod, az Hari rōy ba Tus qečād wa Šāhnāma bargereft, ba Tabarestān šod. Ba nazdike Sepahbad Šahr-yār, ke az Ēāle Bāwand dar Tabarestān pādšāh ō bud. Wa ān xānadānē st hozorg. Nesbate ēšān ba Yazdgerde Šahr-yār paywandad.

Nezāmiye Ēsruzi



10007500074189

کتابخانه مرکزی دانشگاه

الفبای سومه

اگر احیاناً تردیدی در اعراب کلمه ، جمله یا نوشته می داشته باشیم ، آن کلمه ، جمله یا نوشته بخصوص را بهمان صورت ، که هست ، یعنی با همان معلوماتی ، که ثبت شده ، نمایش میدهیم :

W Sīṭan mḥmwḍ mrdy mtēšb bwd dr w apn trlyt
bgrft w msmwē aṭad drjmih bysthzar drn bh frdwsy
rsyd bḡayt rñjwr šd w bh grmabh rft w bramd fḡaēy
bxwast w an syin myan ḡnamy w fḡaēy qsm frmwḍ

دواین مورد و ۱۰ ی را بصورت y ۴۲۰ w مینویسیم .

مراعات علامت اختصاری زیر کتب ریاضی در نوشتن و خواندن است :

Aq.	آقای	g	گرم
Bn.	بانو	kg	کیلوگرم
Dš.	دوشیزه	cg	سانتیگرم
Dr.	دکتر	mg	میلیگرم
s.	صافه	m	متر
š.	شبه	km	کیلومتر
1š.	یکشبه	cm	سانتیمتر
2š.	دو شنبه	mm	میلیمتر
3š.	سه شنبه	lt	لیتر
4š.	چهارشنبه	t	تن
5š.	پنجشنبه	St.	ساعت
Ad.	آدینه ، همه	b.z.	بعد از ظهر
Nr. یا #	شماره ، نمره	p.z.	پیش از ظهر
w.q.	وقیره	b.H.	بعد از هجرت
Rl.	ریال	p.H.	پیش از هجرت
D.	دینار	b.M.	بعد از میلاد
		p.M.	پیش از میلاد



علامت اختصاری دیگر بایستی مطابق احتیاجات و در رشته های فنی خود بخود پیدا شود .



کتابخانه مرکزی
Tehran University